

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینة ایران

شبا هنگ راد

۱۰/۰۹/۲۸

در پاسخ به مشکلات و ارائه راه های حل ، یا افزودن بر معضلات و بی راهی!

(در حول و حوش نظر امید بهرنگ)

در دو نوشته به طور خلاصه نظر خود را پیرامون «کمونیسم بر سر دو راهی: پژمردگی یا شکوفائی» - حزب کمونیست ایران (م. ل. م) طرح نمودم، که در پی آن عکس العمل‌هایی را به بار آورده است. در دنباله آن دو نوشته سعی خواهم نمود تا در چهارچوب سؤالات و موارد نقد شده رفیق "امید بهرنگ" بپردازم تا زمینه ای شود برای روشن تر شدن هر چه بیشتر ایده ها. اما بر این نظرم که قبل از ورود به بحث، توضیح دو نکته بی فایده نخواهد بود. "امید بهرنگ" به من ایراد گرفته است که نقد دوم من «نگاهی به ...»، "عکس العملی بود و کمکی به کشف حقایق نمی‌کند به ویژه این که وی این تبصره ها را به حساب نظرات حزب ما گذاشته و بر مبنای آن حکم صادر کرده است. این کار از جدیت مباحث فی‌مابین می‌کاهد. برای شناخت از نظرات حزب کمونیست ایران (م. ل. م) باید به ارگان این حزب (حقیقت) و یا اطلاعیه‌های با امضای این حزب مراجعه کرد".

حقیقتش نمی‌دانم که چرا می‌بایست و باید از جانب نویسنده "مشکل‌ها ... " نقد دوم من در حاشیه قرار گیرد و نمی‌بایست و نباید آنرا جدی گرفت. به دو دلیل اینرا می‌گویم، اول این که خود بهرنگ اعتقاد و باوری به آن ندارد که ایده از جانب چه کس و یا کسانی و با چه شکل و شمایلی مطرح می‌شود و همواره تاکیدش بر آن است که باید به جای حاشیه رفتن بدنبال قبول و یا کشف حقیقت بود؛ دوم این که اگر بخواهیم به خود بقبولانیم که بعضاً مبصران، فاقد ارتباط سیاسی - تشکیلاتی با حکا (م. ل. م) می‌باشند، ولی مجازیم اعلام نمائیم، بیانیۀ «کمونیسم بر سر دو راهی .. » برای آنان "جاذبه" ای داشته است و آنرا به عنوان متد کاری خود تعیین نمودند. اگر چه بر این نظرم که مخاطب نقد دوم من مدافعان «کمونیسم بر سر .. » بود، در حالی که نقد اول، خطاب به حکا (م. ل. م) بود.

در کنار آن معتقدم که من حیث المجموع مضمون آن تبصره ها و نقد امید بهرنگ از بار واحدی پیروی می‌نمایند. بعضاً تبصره کنندگان مرا متهم نموده‌اند که برای تئوری، در پیشبرد امر انقلاب اهمیتی قائل نیستم و امید بهرنگ هم چنین نظری را ارائه داده است. بعضاً آنها مرا مغرض مورد خطاب قرار داده‌اند و بهرنگ هم نقد مرا فلج کننده و مخرب دانست. بعضاً مبصران مرا به مطالعه برنامه و سیاست‌های حکا (م. ل. م) رجوع دادند و امید بهرنگ هم چنین کرد. البته که تشابهات در این زمینه‌ها فراوان‌اند و فارغ از همه این‌ها و جدا از شکل و شمایل، این سؤال

طرح است که چرا می‌بایست و باید حساب مبصران را با حساب رفیق به‌رنگ – و آن هم به عنوان فرد – مجزا نمود؟ آیا صرفاً و صرفاً به این دلیل که وی دائماً از ما، برنامه و ارگان رسمی حزب، سخن می‌گوید؟ توضیح دوم این که امید به‌رنگ همواره این بحث را به پیش می‌کشد، این است که ما نظر خود را پیرامون موانع تئوریک جنبش جهانی و داخلی اعلام نموده‌ایم و لازم است تا شباهنگ راد و مخالفان، نظر خود را در حول و حوش آن‌ها اعلام نمایند تا بحث‌ها به روال درست سوق داده شود؛ بدون این که به این موضوع توجه لازم نشان دهد که لزوماً بحث، معضل و اولویت‌های فکری این رفقاء نمی‌تواند بحث، معضل و اولویت‌های فکری دیگر سازمان‌ها، احزاب و افراد باشد. به همان دلیل روشن که مشغولیات فکری – تئوریک دیگر سازمان‌ها و احزاب در سرلوحه وظایف حکا (م. ل. م) قرار ندارد.

رفقاء! شما بر اساس ارزیابی خود طرح بحث و سؤالات متفاوتی را در سطح اینترنت پخش نموده‌اید و در این میان کسانی بر این باوراند که نه نقدتان می‌تواند از مضمون و بار واقعی برخوردار باشد و نه طرح بحثتان مشکل کشای مبارزات کارگری – توده‌ئی‌ست. همه حرف در این است.

در هر صورت از توضیح دو موضوع حاشیه‌ئی خارج می‌شوم و سعی خواهم نمود تا به منظور پیشبرد و سلامتی بحث – و آن هم در فضائی دوستانه و رفیقانه – به برخورد و بررسی موارد طرح شده از جانب به‌رنگ پردازم و به سهم خود توضیح دهم که جای تقدم و تأخر کارها جابه‌جا شده است و به‌همین دلیل هم موارد طرح شده از جانب حکا (م. ل. م) ره به جایی نخواهد بُرد و فاقد راجعئی‌های عملی‌ست.

تئوری و پراتیک

تعبیر و تفاسیر گوناگونی از مضمون و فعالیت‌های عملی در صفوف نیروهای کمونیست خارج از کشوری وجود دارد و این اولین بار هم نیست که مورد اتهام این و آن قرار می‌گیرم که نسبت به نقش تئوری در امر و پیشبرد انقلاب توجه لازم نشان نمی‌دهم. به راستی آیا چنین استنتاج و حکمی می‌تواند با واقعیت انطباق داشته باشد و آیا می‌توان ادعای کمونیست بودن را داشت و خود را به تئوری و ایدئولوژی کمونیستی مسلح ننمود؟ آیا بارها و بارها اعلام نشده است که هیچ انقلابی بدون تئوری انقلابی به سر انجام نخواهد رسید؟ آیا اعلام نشده است که بحث سازمان‌ها و احزاب ایرانی خارج از کشور، در فقدان تئوری و بی‌برنامگی سیاسی‌شان نهفته نمی‌باشد بلکه ریشه در بی‌عملی آنان دارد؟ چرا هر زمان که سخن از انجام پراتیک به‌میان می‌آید، عده‌ای به جای هضم و درک صحیح آن می‌کوشند تا جهت بحث را تغییر دهند و از پاسخ‌گویی روشن به ناکرده‌ها و باورهای‌شان طفره روند؟ به راستی دلیل انتخاب چنین روش‌هایی در چیست و چرا نمی‌بایست و نباید این سؤال را در مقابل خود قرار داد تا زمانی که زیباترین سخن و تئوری با عمل و پراتیک پیوند نخورد، جاذبه‌ای را به بار نخواهد آورد و مهمتر از همه این‌ها نمی‌توان بر تفاوت‌های عملی واقف گردید؟

پر واضح است که امر تئوری، امر حیاتی هر جنبش پیشرونده است و پر واضح است که بدون توضیح حوادث سیاسی بین‌المللی و داخلی، ایده‌های کمونیستی از بارآوری خود باز خواهد ماند. این کار پیش‌درآمد هرگونه فعالیت کمونیستی‌ست. اما در کنار آن، این سؤال و ایده بنیادی طرح است که در کدام بستر و شرایط مبارزاتی می‌خواهیم به معضلات ذهنی – فکری رو در رو پاسخ دهیم و کارگران و زحمت‌کش‌ان را به سمت ایده‌های خود جذب نماییم؟ آیا امروزه و علی‌رغم عقب‌نشینی کمونسم و شکست حاکمیت کارگری – توده‌ئی در دنیا، چهارچوب اساسی رهایی طبقه کارگر از زیر ستم و مظالم سرمایه‌داری نامعین می‌باشد و از بار ایدئولوژی و آلترناتیوهای حکومتی کاسته

شده است؟ آیا جهت و سمت و سوی آرمان‌های تحول‌گرا و دگرگونه ساز تغییر یافته است و جهان‌بینی و ایدئولوژی پرولتاریا نامعین می‌باشد و به‌همین دلیل دنیا و جنبش کمونیستی نیازمند "ستنز نوین" است؟

نظرم بر آن است که علی‌رغم تغییر و تحولات مهم در سطح جهانی، شالوده و بنیان‌های کار و ایدئولوژی مارکسیست - لنینیستی به قوت خود باقی‌ست و آنچه باقی می‌ماند توضیح شرایط سیاسی جدید توأم با فعالیت‌های پراتیکی کمونیستی‌ست. به عبارتی دقیق‌تر جهان‌بینی گنگ و مبهم نیست و بحث و وظیفه اساسی سازمان‌ها و احزاب مدافع طبقات زحمت‌کش پیوند نظر با عمل است و نه کشف قانون‌مندی‌های کلی و عام. به وضعیت و واقعیات نیروهای کمونیستی ایران نگاهی بیندازیم تا به عمق بی‌تفاوتی عملی آنان پی ببریم. متأسفانه سه دهه‌است که جریان‌ات سیاسی، با برنامه، راه عقب را بر گزیده‌اند و هیچ‌گونه چشم‌اندازی برای وصل به پایگاه‌های اجتماعی متصور نیست. حدوداً سه دهه‌است که فاقد ارتباط با جنبش‌های اعتراضی و کمترین پراتیک‌اند، اما در عوض امید به‌رنگ تأکید دارد که "همه نیروهائی که خود را منتسب به جنبش کمونیستی می‌دانند در سطح مختلف درگیر عمل هستند" و در ادامه می‌گوید "سؤال کلیدی این نیست که چه کسی عمل می‌کند و چه کسی نمی‌کند. مسأله این است که چه عملی و با چه مضمونی؟".

بگذارید برای روان‌تر شدن بحث و پی‌بردن به مضامین تئوری و پراتیک، یکبار دیگر به واقعیات نیروهای ایرانی در این سه دهه بپردازیم و دریابیم که اولاً درکمان از مضمون تئوری و پراتیک چیست و دوم نماد پراتیک احزاب و سازمان‌های ایرانی که نویسنده "مشکل‌ها .." دائم بر روی آن اصرار می‌ورزد و بر این باور است که کمونیست‌ها در سطوح مختلف درگیر پراتیک بوده‌اند، کدام‌ها هستند. کاملاً صحیح است که بایست و می‌باید حوزه عمل و بر مضمون واقعی آن واقف گردید. موافقم که بدون اشراف به رابطۀ زنده این دو حوزه - یعنی تئوری و پراتیک - نمی‌توان طبقه کارگر را از شر مظالم امپریالیستی نجات داد. آیا منظور بزرگان م. ل، تئوری همان پراتیک و پراتیک همان تئوری بود و یا هر یک از این دو مقوله از جایگاه ویژه و خاصی برخوردارند و یکی بدون دیگری ناکامل به حساب خواهد آمد؟ اگر بنابه تعریف امید به‌رنگ، فعالیت‌های پراتیکی همان فعالیت‌های ذهنی‌ست، پس، از ارتباط مستقیم و پویا با توده‌ها به منظور روشن‌گری و سمت‌وسو دادن مبارزات آنان گرفته تا سازمان‌دادن نقشه‌های عملی به منظور درب و داغان نمودن ارگان‌های سرکوب‌گر نظام را باید در کدام حوزه از فعالیت‌های کمونیستی تعریف نمائیم؟ اگر پراتیک همان تئوری‌ست، چرا تأکیدش بر آن است، "تئوری، پراتیک، تئوری" و نمی‌گوید، تئوری، تئوری، تئوری؟ بالاخره تکلیف جایگاه، نقش و کارکرد آن واژه وسطی در مقابل تعرضات سبوعانه رژیم جمهوری اسلامی به کارگران و زحمت‌کشان چه می‌شود؟

مضافاً این‌که ببینیم این رفقا از جایگاه حزب، تا چه اندازه به تئوری، پراتیک و تئوری وفادار ماندند و در قبال خیزش‌های کارگری و مبارزات دمکراتیک - اجتماعی، رد پای صحیحی از خود بر جای گذاشتند و همچنین روشن سازیم که تا چه اندازه این جریان در دو دهه قبل - به غیر از فعالیت‌های عملی در جنگل‌های شمال ایران - و از زمان تشکیل حزب که نزدیک به یک‌دهه از عمر آن می‌گذرد، چه کردند و تا چه اندازه به گفته‌های خود در عمل وفادار بودند؟ نقداً کار دو دهه بعد از قیام را کنار بگذاریم و از زمانی که غیر مسؤولانه و در کنار دیگر احزاب خارج از کشوری، پرچم حزب جدیدی را در دست گرفتند، نگاهی بیندازیم و ببینیم که تا چه اندازه آن تصمیم و خواست، منطبق با تعریف م. ل بود؟ این سؤال را در مقابل خود قرار دهیم و بدان پاسخ روشن دهیم که این رفقاء قصد داشتند با حزب‌شان به کدامین مشکلات تئوریک و مهمتر از آن به کدامین معضلات عملی و روزمره کارگران

و زحمت‌کشان پاسخ گویند؟ به راستی تفاوت این حزب با دیگر احزاب در چه بود و آرزوهای کوچک و بزرگ آنان چگونه تعریف گردیده است؟ آیا آن برنامه حامل آرزوهای کلان و بزرگ بوده و می‌باشد؟ و ..

بی‌تردید پاسخ همه این‌ها را به عهده خود آنان خواهیم گذاشت تا یکبار دیگر و برای همیشه و به سهم خود و آن‌هم با نقد عملی، بدان‌ها پاسخ روشن دهند و تلاش ورزند تا از دامنه و گستره ناامیدی‌ها و سرخوردگی‌های درون نیروهای کمونیستی و نسل جوان بکاهند و با صراحت کمونیستی اعلام نمایند که برخورد ناسنجیده آنان نسبت به محتوای حزب پرولتری تا چه اندازه نیروهای درونی را رم داده و بر توهمات جنبش کمونیستی افزوده است. امیدواریم با شجاعت تمام اعلام نمایند که حزب آنان کمترین خوانائی با حزب لنینی نداشت و توهمی بیش نبود.

اما در گذشته - جدا از باوری و ناباوریم به ایده‌های حکا (م. ل. م.)، سؤالی را طرح نمودم مبنی بر این‌که شما در کنگره سال هشتاد، خط سیاسی و برنامه‌های پرولتری‌تانرا برای پرش به جلو تدوین نمودید و قصدتان کسب قدرت سیاسی بود؟ سؤال نمودم که شما و بنابه ادعاهای خودتان، تعریف صحیحی از حزب مارکسیستی ارائه دادید و خواهان پیوستن دیگر جریانات و احزاب به گرد خود بودید و می‌خواستید بر رخوت تئوریک - عملی جنبش کمونیستی فائق آئید؟ سؤال نمودم تا چه اندازه در جهت تحقق برنامه و وظایف‌تان گام‌های عملی برداشته‌اید؟ و ...

رفقاء! مطمئناً به این سؤالات روشن هم پاسخ صریح ندادید. سؤال روشن دیگری از شماها نمودم مبنی بر این‌که سازمان و یا حزبی که اعتقاد دارد "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می‌آید" و با صدای بلند در کنگره‌اش اعلام نمود، تا چه اندازه بدان عمل نمود؟ می‌دانید پاسخ‌تان چه بود "کمی جهانی فکر کنیم. نگاهی به آخرین و پیشرفته‌ترین تجربه انقلابی ابتدای قرن اخیر بیندازیم؛ جنگ خلق در نپال، با خط و بینش رفیق شباهنگ راد مشکل بتوان عقب‌گردی که این جنگ خلق دچارش شد، را تجزیه و تحلیل کرد".

خودتان فکر کنید در مقابل سؤال مشخصی مبنی بر این‌که چه شده است تکلیف آن جنگی که ادامه سیاست بود، مرا به کجا حواله داده‌اید و به جای پاسخ‌گویی صریح و بی‌پروا تلاش نمودید تا توپ را به نادرست و به ناحق در زمین مخالفین‌تان پرتاب نمائید و علاوه بر آن مرا متهم نموده‌اید که افق لازمه و کافی به پروسه مبارزاتی ندارم و تأکید داشتید که "راه دور نرویم با کنکاشی در متن نقدی شباهنگ راد نوشته نیز ما با چنین روحیه‌ای روبرو هستیم، اوج روحیه به اصطلاح عمل‌گرایانه او «دفاع از مبارزات کارگری - توده‌ئی و پس زدن رژیم» است. پس سرنگونی نظام و کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، ساختمان سوسیالیسم و افق کمونیسم چه شد؟ آیا خواهان جامعه نوینی هستیم یا فقط با اشکالی از مقاومت (قهرآمیز یا مسالمت‌آمیز) می‌خواهیم کمی از درد و رنج مردم بکاهیم؟ تفاوت است بین مبارزه برای پیروز شدن با مقاومت در مقابل دشمن".

بگذارید بحث و استدلال‌تانرا گام به‌گام و آن‌هم نه برای دست‌یافتن به یک جمع‌بندی واحد بل برای دو جمع‌بندی متفاوت دنبال کنیم و نشان دهیم که تفاوت‌ها، تا کجاهاست. دائم از پراتیک و مبارزه فعالانه به منظور سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی حرف می‌زنید و بعد از چند سال یعنی در سال هشتاد و پنج و در پلنوم سوم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م) از "ضرورت شکل‌گیری قطب سوم" مبنی بر این‌که "یک حزب انقلابی بدون توجه به اوضاع سیاسی مشخص قادر نیست وظایف سیاسی خود را به پیش ببرد و ستراتژی انقلابی خود را متحقق کند. یک حزب انقلابی باید در مقابل روندهای سیاسی جاری جامعه سیاست روشن و صحیحی را جلو گذارد و تلاش کند انرژی و پتانسیل انقلابی پرولتاریا و خلق را در هر مقطع مشخص به حداکثر ممکن رها سازد و صحنه مبارزه را به نفع کمونیستهای انقلابی قطب بندی کند.

امروزه تنها سیاست صحیح این است که فعالانه برای سرنگون کردن رژیم جمهوری اسلامی مبارزه کنیم و در عین

حال از آینده ای که امپریالیسم امریکا برایمان تدارک دیده ممانعت کنیم. ضدیت با ارتجاع و امپریالیسم، بیان فشرده سیاست قطب سوم است که باید هر چه سریعتر صدای متشکل و منسجمی بیابد. سخن گفتید، بدون این که بخواهید کمترین گام عملی در جهت تحقق این سند بر دارید. قضیه "قطب سوم" تان چه شده است؟ به واقع که همه طرح ها و مصوبات تان پا در هواست و فاقد پائین ترین پشتوانه عملی است. از "ایجاد اتحاد انقلابی گسترده" حرف می زنید، بدون این که بخواهید کمترین ارتباطی با دیگر سازمان ها، احزاب سیاسی و عناصر کمونیست برقرار نمائید. اگر بخواهیم همه این ها را به پای فعالیت پرانتیک تان در خارج از کشور بنویسیم، با ذربین های قوی هم نمی توانیم لایه های آنرا ببینیم و با این اوصاف نمی توان گفته های تانرا جدی گرفت و به حساب کارهای مثبت تان گذاشت. در حقیقت آسیب رساندن نظری تان به جنبش و نیروی جوان، به مراتب بیش از ترمیم، سازندگی است.

جدا از بی حرکتی و بی باوری تان پیرامون اتحاد و تماس با نیروهای کمونیستی و تلاش به منظور "ایجاد قطب سوم" - در خارج از کشور -، کدام کمونیست و مارکسیستی از انحراف جنبش نیال، به نادرستی و یا به درستی پرانتیک خود دست می یابد؟ به دلیل این که، سر نوشت و عاقبت جنبش های کارگری و رهایی بخش دیگر کشورها، به اینجا کشیده شده است، بنابراین وظایفی همچون، حضور - به منظور رادیکالیزه نمودن جنبش های اعتراضی -، انجام پرانتیک - به منظور سازمان دادن پرانتیک بالاتر - و تماس با توده خویش - به منظور بسیج و تبلیغ و ترویج کمونیستی -، غیر اصلی و فرعی به حساب خواهند آمد؟ مسلم است که در مبارزه طبقاتی تضمین های ابدی وجود ندارد و تدوین بهترین ایده ها هم نمی تواند مانع انحراف و شکست انقلابات گردد. کمونیست ها همواره جهت حرکت را نشان می دهند و در هیچ دوره و موقعیتی قادر به جلوگیری انحرافات چه در درون جنبش های کارگری - توده های و چه در درون جنبش های کمونیستی نیستند. به جامعه خودمان نگاهی بیندازیم. دولت اصلاحات رژیم جمهوری اسلامی بخش زیادی از نیروی روشنفکر را با خود بُرد و همین چند وقت قبل - که همچنان ادامه دارد - رنگ سبز به رنگ انتخابی بعضی کمونیست ها تبدیل گردید و به نوعی از همه، نیروی فکری - عملی گرفت. این جاست که می توان پی بُرد پرداختن و روشن نمودن ریزترین مسائل تئوریک - نظری هم نمی تواند سدی شود بر استحاله و چرخش عناصر و جریانات کمونیستی؛ چرا که حوادث و رخ دادهای سیاسی غیر قابل پیش بینی اند و در شرایط التهاب، انسان ها را به این سمت و آن سمت پرتاب خواهد نمود.

واضح است که کمونیست های نیالی نتوانسته اند پرچم کمونیسم را در آن کشور برافرازند و سرمایه داران را از اریکه قدرت پس زنند؛ اما حامل دستاوردهای گرانبهای بوده اند و نمی توان و نباید به سادگی از آن ها گذشت. جنگ نابرابر طبقاتی ست و همواره در جنگ های طبقاتی نیرو و موازنه قدرت تعیین کننده است. صدها دلیل ریز و درشت چه در دوره های پیشروی و چه در دوره های پسروی در مقابل کمونیست ها قرار می گیرد که اصلاً و ابداً قابل پیش بینی نیستند. به اثبات رسیده است که در زمان های معینی با بهترین سیاست ها و تاکتیک ها هم نمی توانید پیروز بدر آئید. بنابراین شکست انقلابات پرولتری در دیگر کشورها و همچنین پیشروی و پسروی کمونیست ها در نیال، تعیین کننده خط و خطوط دیگر کمونیست ها نیست. باید از تجارب غیر مستقیم سود جست و از آن ها آموخت و در کنار آن باید دانست که به کار مستقیم کمونیست های ایرانی نمی آید. به این دلیل روشن که آن جامعه از مختصات و قواعد معینی پیروی می کند که با دیگر جوامع و از جمله ایران متفاوت می باشد؛ چرا که کمونیست های این دو کشور در دو موقعیت کاملاً متفاوت فعالیتی قرار دارند. به همان میزانی که درس آموزی لازم و مفید است به همان میزان هم کپی برداری و قیاس جایز نیست. بنابراین علم نمودن فاکتورهای نیال به منظور بررسی پرانتیک ناانجام خودی، کار ناصحیحی ست.

خلاف نظر "امید به رنگ" بر این اعتقاد که جنبش ایران، نیازمند سازمان عمل‌ست. سازمانی که بتواند در مقابل تعرضات افسار گسیخته سرکوبگران رژیم جمهوری اسلامی به پاخیزد و از جان و مال کارگران و زحمت‌کشان دفاع نماید و جنگ انقلابی را در پهنه ایران بگستراند. اگر باوری به متون، مصوبات کنگره و "تنوری جنگ" انقلابی علیه جنگ ضد انقلابی وجود دارد باید آنرا در عرصه جامعه به عینه مشاهده نمود. تبلور سیاست را باید در حوزه عینی از جانب نیروی مدافع کارگران و زحمت‌کشان دید.

علاوه بر همه این‌ها باوری بدان ندارم که ازدیاد پراستیک کمونیست‌های نیالی، ربطی به بی‌عملی مفرط کمونیست‌های ایرانی و از جمله حکا (م. ل. م) دارد. به عبارت عامیانه طرح چنین مسأله‌ای به معنای در رفتن از خطاهای خودی‌ست و همچنین بحث را نمی‌توان از ته شروع نمود و بار دیگر و بعد از سی سال فعالیت کمونیستی و یک‌دهه کار حزبی اعلام نمود که نگاه کنید به دیگر کشورها و یا این‌که "کمونیسم علم است یا ایدئولوژی" و مفهوم "طبقه" و ...

این چه حزب پرولتری‌ست که در تعریف و تشخیص طبقه کارگر، طبقه دوران‌سازی که در حال حاضر خود را نماینده آن می‌داند، مانده است. این‌جاست که می‌گویم حزب‌تان فقط نام آنرا یدک می‌کشد و فاقد محتواست. این‌جاست که می‌گویم نه تنها شما بلکه همه سازمان‌ها و احزاب باید تلاش ورزند تا تعریف حقیقی از خود ارائه دهند و از بزرگنمایی و مبالغه‌گویی فاصله گیرند. یعنی این‌که باید با صراحت تمام اعلام نمایند که در خارج از کشور قرار دارند و به همین دلیل فاقد سازماندهی مبارزه در داخل‌اند. وقتی این واقعیت پذیرفته شود آن‌وقت می‌توان با توجه به وسع و توان خود در خارج از کشور، فرم‌های سازمانی را تعیین نمود.

رفقا و دوستان، بحث اصلاً و ابداً بر سر رد کارهای جمعی نیست و مضافاً این‌که، بر این باور هم نیستم که با راه‌اندازی بحث‌های عام می‌توان اعتمادهای از دست رفته را باز گرداند. اعتقاد عمیق دارم که هیچ جنبشی بدون سازماندهی عملی و بدون ارتباط نیروهای روشنفکر با طبقه کارگر و توده‌های محروم به سر منزل مقصود نخواهد رسید و "حل مسایل مربوط به خط مشی کلان جنبش کمونیستی .." هم، کمک فوری و آنی به پیشرفت فعالیت‌های کمونیست‌ها در ایران نخواهد کرد. جوامع متفاوت علی‌رغم برخورداری از ماهیتی یکسان، متفاوت‌اند و بنابراین کمونیست‌های ایرانی از ارائه تحلیل‌های کلان قادر به تعیین قواعد داخلی خود نیستند. این‌که "زمانی که در اذهان بسیاری از پیشروان این خیزش مختصات جامعه آینده و دولت آینده به پرسشی اساسی بدل شده، اغلب کمونیست‌ها از نزدیک شدن به این موضوع پرهیز کرده و حتی جرأت آن را به خود نداده‌اند که در مورد این مسأله مهم و اساسی با دخالتگری سیاسی با آلترناتیوهای بورژوائی حاضر در صحنه، مقابله کنند. چرا که به واقع خود نیز اعتقاد راسخ به مبارزه سیاسی انقلابی برای سرنگونی سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم و کمونیسم را از کف داده و دست‌شان خالی است. زمانی که جمع‌بندی علمی و نقادانه از دیکتاتوری پرولتاریا موجود نباشد، چگونه می‌توان تغییر واقعی جامعه را نوید داد و راه حل واقعی برای حل مشکلات جلوی روی مردم قرار داد و آنان را برای مبارزه در راه رهایی کامل برانگیخت"، پاسخ‌گو نیست. طرح مسائل کلان و تأکید چندین باره بر بحران جنبش کمونیستی و سرمایه‌داری، شفاف‌بخش دردهای بی‌شمار سازمان‌ها و احزاب ایرانی نیست. می‌دانید که اولین انقلاب در سطح دنیا در بحرانی‌ترین دوران امپریالیستی و در کوران جنگ اول جهانی به وقوع پیوسته است و در چنین شرایطی بود که لنین پرچم کمونیسم را برافراشت و جهان را دو نیمه نمود؛ اما در مقابل سازمان‌ها و احزاب

ایرانی، دائم و دائم از عقب‌نشینی کمونیست‌ها و بحران فزاینده سرمایه‌داری سخن می‌گویند و به دنبال ردهای ناصحیح دیگران‌اند تا گریبان خود را از نقش آفرینی خلاص نمایند.

به قول خودتان به همین اعتراضات یک‌ساله اخیر نگاهی بیندازیم و ببینیم که تا چه اندازه ارزیابی‌ها و توقعات نیروهای کمونیستی در خارج از کشور بدور از واقعیات و ذهنی بود. رفیق امید، شما دارید از کدام مختصات جامعه آینده و دولت آینده و دخالت‌گری‌های سیاسی سخن می‌گویند؟ با کدام نیرو و حزب، آن جنبش می‌باید به سمت جامعه نوین خیز بر می‌داشت و رویای دولتی سالم را در سر می‌پرورانند؟ با شما هم‌نظر شویم و این سؤال را در مقابل خود قرار دهیم که نه اغلب سازمان‌ها و احزاب کمونیستی بل همان اندک جریان‌ها و بویژه حزب کمونیست ایران (م. ل. م) در کجای اعتراضات مردمی قرار گرفتند و به وظایف کمونیستی‌شان جامعه عمل پوشاندند؟

دوستان! کمونیست‌ها و انقلابیون با حضور عملی و با دخالت‌گری‌های فعال معنا می‌یابند و رشد می‌کنند و نیرو می‌گیرند. به جرأت می‌توان گفت که اعتراضات یک‌ساله اخیر ملاکی بود تا یکبار دیگر به ماهیت و غیر مسئولیتی همه سازمان و احزاب خارج از کشوری پی بُرد. قبول کنید که همه، فرصت‌های کلانی را در عرصه‌های متفاوت – و در همین خارج از کشور – از دست داده‌اند و بر این باورم که کمترین درسی از آن وقایع نیاموختند. چرا که با جنبش، به طور عملی همراه نبودند و قصد همراهی آنرا هم ندارند. به جرأت می‌توان گفت که آن اعتراضات رونق تازه‌ای به سایت‌ها و نشریات‌شان داد و بر این نظرم، کمونیستی که می‌خواهد با تشخیص و جمع‌بندی علمی و نقادانه از دیکتاتوری پرولتاریای دیگر کشورها و نقد کمونیست‌های نپال، نوید جامعه نوین را به کارگران و توده‌های خودی دهد، از تشخیص بیمار خودی مانده است و با انتخاب بیمارهای فرضی و غیر خودی، می‌خواهد بیمار خودی را درمان نماید.

به بیانی دیگر اگر سازمان و یا حزب کمونیستی می‌خواهد "پراتیک‌های انقلابی‌تر از گذشته" را سازمان دهد در حله نخست نیازمند جمع‌بندی پراتیک‌های گذشته خود می‌باشد. بیان و داشتن آرزوهای بزرگ به خودی خود – و حتی از نوع علمی آن هم – نمی‌تواند، مشکل‌کشی دردها و ناملایمات سیاسی جامعه سراسر خفقا آورمان باشد. این‌که "همواره داشتن درک علمی از آرزوهای بزرگ است که محرک حرکت‌ها و شجاعت‌های بزرگ می‌شود". اصلاً و ابداً با واقعیات جوامع طبقاتی همخوانی ندارد. مگر هزاران نفر در این دنیای نابرابر که از خود حرکت و شجاعت‌های بزرگ نشان دادند، از درک علمی برخوردار بودند و افق کمونیستی داشتند؟ علاوه بر آن سؤال این است که آیا علل شکست جنبش‌های کمونیستی در فقدان آرزوهای بزرگ بود؟ آیا دلیل عقب‌نشینی و شکست مبارزه مسلحانه رفقای سربداران در کردستان و جنگل‌های شمال ایران ریشه در ناروشنی آرزوهای بزرگشان داشت؟ اگر چنین بیندازیم؛ آن وقت پایداری و شجاعت آن رفقاء به نظرگاه‌های‌شانرا باید با کدام منطق و فلسفه توضیح دهیم؟ به راستی آیا به این دلیل حزب کمونیست ایران (م. ل. م) در یک‌دهه به حرکت دست نزده و از خود شجاعت‌های بزرگ نشان نداده و ناموفق از آب در آمده است، چون در برنامه‌هایش از آرزوهای کلان و بزرگ سخنی به میان نیآورده است؟

رابطه نقد با حضور

اشاره‌ای داشتم که تنها با شرکت عملی در مبارزه سیاسی – طبقاتی‌ست که می‌توان به نقد سازنده و جامع دست یافت. اشاره نمودم که این نوع نقدها را می‌توان از دریچه مثبت، تحول‌گرا و بالنده نگریست. اما ببینیم رفقای حکا (م. ل. م) مدافع کدام نقد به منظور پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک در صفوف نیروهای کمونیستی خارج از کشوری‌اند.

به راستی آیا ناپایست و نمی باید مبارزه ایدئولوژیک و یا نقد مدنظر، محتوای اصلی خود را از مشکلات و معضلات جنبش‌های اعتراضی کارگری - توده‌ای که در صحن جامعه جاریست، گیرد؟ آیا به غیر از این است که این امر نیازمند شرکت، تقلاها و تلاش‌های سازمان‌ها و احزاب کمونیستی در تندویچ‌های مبارزاتیست؟ به غیر از این است که شناخت انسان از واقعیات سرچشمه می‌گیرد و بدون زندگی، تماس و شرکت در مبارزه سیاسی - عملی نمی‌توان به اهداف مرحله‌ای - تاریخی خود دست یافت؟ رفیق بهرنگ به قول خودتان بخش زیادی از نیروهای کمونیستی در رخت تئوریک به سر می‌برند و نگاه‌شان، نگاه تغییر جامعه کنونی نیست. با شما هم نظرم که همه به وضعیت موجود تن داده‌اند و بی‌وظیفگی عملی خود را در طرح مسائل عام و وحدت‌های بی‌مایه توضیح می‌دهند، بدون این‌که بر ضرورت وحدت، نقش سازمان و حزب پرولتری آگاه گردند. اعتقاد دارم که می‌خواهند با جای‌گزینی ایده‌ها و واژه‌ها و به عبارتی صحیح‌تر، با تهی نمودن محتوای آن‌ها برای سازمان و حزب خود زمان بیشتری بخرند. ولی سؤال این است که تفاوت عملی شما با دیگران در این زمینه‌ها در چیست؟

سؤال و طرح نمودم که فعالیت کمونیستی - از نقد کارکردهای خودی گرفته تا تسخیر قدرت سیاسی - را نمی‌توان خارج از مبارزه طبقاتی به پیش بُرد و همچنین مصرانه بر این نظرم که نقد بدون شرکت عملی در مبارزه طبقاتی، به نقدی بی‌روح و مرده تبدیل خواهد شد، پاسخ گرفتم که "شرکت عملی در مبارزه طبقاتی یعنی چه؟ هر پراتیکی با تئوری خود عجین است و این دو لاینفک‌اند. ما همواره بر مبنای یک سیاست عمل می‌کنیم - چه به آن آگاه باشیم یا نباشیم. مگر مبارزه تئوریک جز مهمی از مبارزه طبقاتی - یا عمل طبقاتی - نیست؟ مگر این جنبه از مبارزه طبقاتی در تداخل با دیگر جنبه‌های آن نیست؟ آیا بدون مبارزه تئوریک می‌توان، پراتیک انقلابی سازمان داد؟ آیا بدون اینکه تئوری گامی جلوتر از پراتیک باشد، می‌توان صحبت از عمل آگاهانه کرد؟ آیا می‌توان درگیر پراتیک انقلابی جدی بود و مدام نیاز به تئوری در سطح بالاتر را حس نکرد؟ آیا می‌توان درگیر عمل بود و از تفکر علمی انتقادی برخوردار بود و نیاز به نقد مدام را در نیافت؟ چرا هر بار که صحبت از نقد تئوریک می‌شود، باید شرط و شروط گذاشت؟"

راستش این اولین بار نیست که نویسنده "مشکل‌ها .." رابطه تئوری با پراتیک، حضور و عدم حضور، دستیابی به کشف حقیقت، رد و یا تأیید نظرات و ایده‌ها را تو در تو و در هم توضیح می‌دهد و نسبت به جایگاه هر یک از آن‌ها بی‌توجهی از خود نشان می‌دهد. البته در قسمت‌های دیگر نوشته‌ی هم می‌توان، رد چنین متدها و روش‌هایی را یافت. چه کسی اعتقادی به نقد ندارد و چه کسی دارد. می‌گوید نیاز به عکس‌العمل‌های نظری در مقابل رخدادها و

حوادث سیاسی چه در عرصه بین‌المللی و چه در عرصه داخلی نیست. در این نقد مخاطبتان چه کسانی هستند؟ سؤال مشخص است و بنابراین پاسخ روشن و مشخص می‌طلبد. تصورم بر آن است که نیازی نبود تا شما مجدداً بر نقش تئوری و پراتیک و جایگاه هر یک از آن‌ها بپردازید و می‌توانستید در یک کلام تأکید ورزید که بله! می‌توان خارج از مبارزه طبقاتی - منظور بدون حضور در ایران - به نقد زنده، پر نشاط و جامع دست یافت. می‌توانستید به روشنی و با صراحت تمام اعلام نمائید که بله! برای دستیابی به نقد نیازی به حضور فعال و زنده در داخل ایران نیست و می‌توان بدون عملی نمودن ایده‌های خودی و بدون ارتباط با جنبش‌های اعتراضی کارگری - توده‌ای به ایرادهای سیاسی - عملی پی بُرد و به تبع آن، به ایده‌های نوین دست یافت و پراتیک بالاتری را سازمان داد.

باور کنید که به نا درست و به ناحق مرا متهم به درک محدود از رابطه تئوری با پراتیک می‌کنید، برای یکبار هم شده تلاش ورزید تا رابطه زنده و پویای این دو مقوله را و آن‌هم با روشنی تمام توضیح دهید تا تکلیف همه روشن شود و بدانند که هر یک، کارکرد معینی دارد و هر یک از آن‌ها سازماندهی مختص به خود را می‌طلبد. متأسفانه

درکتانرا نمی‌توان به عنوان درک صحیح و منطبق بر ایده‌های اندیشمندان کمونیست به حساب آوریم و به هیچ وجه آموختنی نیست. این منش و متد در خلاف دستیابی به شناخت نوین‌تر قرار دارد و فاقد جوهری تعرضی‌ست. بستر نقد سیاسی - عملی، معین و مشخص می‌باشد و مسلم است که جمع‌بندی کار انجام شده را باید با پروسه دست‌یابی به نقد زنده، از هم تفکیک نمود. اگر منظور و مقصود تعرض و سازماندهی کلان‌تر اعتراضات کارگری - توده‌ئی علیه دم و دستگاه‌های نظام سرکوب‌گر است بالطبع بایست و می‌باید به دنبال نقد دیالکتیکی بود و نه نقد متافیزیکی. وظیفه نقد مارکسیست - لنینیستی، صرفاً و صرفاً جمع‌بندی و روشن نمودن ایرادات و خطاها نیست بلکه در خدمت به رامجوئی‌های عملی مبارزه است. نقد سازنده و تعرضی از چنین مضامینی برخوردار می‌باشد.

باز هم از شما سؤال نمودم که نقد را برای چه می‌خواهیم و نتایج نقد بعد از واقعه امل، جمع‌بندی کردستان تا زمان اعلان فرم جدید تشکیلاتی‌تان - تحت عنوان حزب کمونیست ایران (م. ل. م) - چه شده است؟ تکلیف آن جهت‌گیری‌ها چه شده است و در کدام پروسه و عمل به رد و نقد آن‌ها نشسته‌اید؟ نه تنها پاسخ روشنی داده نشده است بلکه اتهامات نابِه جائی - همچون مخالفین تئوری انقلابی و عمل‌گرا - را نثار منتقدان خود نموده‌اید. این‌جاست که می‌گویم قصد وارد شدن به موضوعات مشخص و ناکرده‌های خود را ندارید و جمع‌بندی و به عبارت صحیح‌تر نقد تفسیری را با نقد واقعی مارکسیست - لنینیستی یکی گرفته‌اید. در حالی که تفاوت این دو از زمین تا آسمان است؛ چرا که یکی از نقدی پیروی می‌کند که قصد و هدفش تفسیر دنیاست و دیگری مدافع نقدی‌ست که تغییری در پراتیک و عمل انقلابی به وجود آورد. بر مبنای چنین تفکری‌ست که اصرار دارم، نقدهای گذشته تان بدلیل بی‌محتوائی نمی‌توانست کمترین تأثیری در زندگی و پراتیک جامعه مان داشته باشد. روش و متد بی‌تأثیر و غیر جامعی که این‌بار در ظرف جدیدتری - و آن هم تحت عنوان حزب کمونیست ایران (م. ل. م) در مقابل خود قرار می‌دهید.

شکل و محتوا

اشاراتی داشتم مبنی بر این‌که هیچ چیز و هیچ‌کس سر جای خودش نیست و همه به درجائی جایگاه‌های خود را وارونه جلوه می‌دهند؛ اشاراتی داشتم که سازمان‌ها و احزاب مدعی پرولتری، از مجموع روابط و تعیینات کمونیستی معینی پیروی نمی‌نمایند؛ بر این نظرم که این‌روزها قد و قواره‌ها بر اساس واقعی به دنیای بیرونی معرفی نمی‌شود و همه در تحریف از خود، از هم پیشی می‌گیرند؛ اشاره نمودم که پیش درآمد هر سازمان و حزب جدی به منظور فعالیت تأثیرگذار، به توضیح جایگاه واقعی‌اش مربوط می‌شود. و ...

به راستی آیا طرح این‌گونه موارد واقعی نادرست است و آیا ما این‌روزها شاهد جلوه‌هائی از انطباق شکل و محتوا در صفوف نیروهای چپ خارج از کشور می‌باشیم؟ مگر به غیر از این است که سازمان و حزب پرولتری، سازمان و حزبی که قصد و هدفش بسیج توده‌هاست، نبایست و نمی‌باید با توده خویش در ارتباط باشد و آنانرا در تقابل با نظام حاکم سازمان دهد؟ آیا وظیفه پایه‌ئی‌اش حضور و شرکت عملی در مبارزات جاری و مقابله با ارگان‌های سرکوب‌گر نظام نیست و نمی‌بایست و نباید نقش پیشاهنگی و پیشقراولی خود را در تندوبیج‌های مبارزاتی ایفاء نماید و به عنوان سازمان و حزب مادر، جامعه را از شر مظالم سرمایه‌داری نجات دهد؟ آیا طرح چنین نظری در خلاف خواست و آرمان‌های کمونیستی قرار دارد؟ آیا بنابه تعریف م. ل، حزب یک ارگان اجتماعی نیست و نمی‌بایست و نباید در تحرکات و فعالیت‌های کارگری و در حرکت‌های اجتماعی درون جامعه شرکت نماید و آن‌ها را به سمت صحیح رهنمون سازد؟ آیا حزب پرولتری مظهر و ارده واحد پرولتاریا نیست؟

از منظر مارکسیستی حزب عالی‌ترین ارگان سیاسی پرولتاریاست و باید در صحنه نبرد و جنگ رو در روی طبقاتی حضور مستقیم داشته باشد و مبارزات کارگران و زحمت‌کشان را یک‌گام به جلو سوق دهد؛ نبرد و جنگی که علنی و عینی‌ست و می‌توان به عینه مشاهده نمود. اما متأسفانه در ایران ما شاهد چنین تنش‌های طبقاتی فیمابین نیروهای سازمانیافته و مدعی منافع طبقه کارگر با طبقه حاکم نیستیم و به جرأت می‌توان اذعان نمود که جنبش‌های اعتراضی ایران سه دهه‌است که از وجود چنین نقیصه‌ای در رنج و عذاب‌اند؛ سه دهه‌است که مدافعین آنان در صحن جامعه حضور ندارند؛ سه دهه‌است که ندانم‌کاران و کمترین وظیفه عملی در مقابل تعرضات و اجحافات سرمایه‌داران بر عهده ندارند.

با این اوصاف چگونه می‌توان ادعای سازمان رادیکال مسلح و انقلابی و حزب پرولتری را داشت و با توده خویش بی ارتباط بود؟ چگونه می‌توان مدعی کسب قدرت سیاسی از طریق روش‌های قهرآمیز بود و فاقد دسته‌ها و هسته‌های مسلح در مقابل رژیم سرپا مسلح بود؟ سازمان و حزب کمونیستی با حضور و با دخالت‌گری و آن‌هم با مجموع روابط و ارتباطات و با کارکردهای انقلابی معنا می‌یابد و بدون چنین اتصال و ارتباطی با جنبش‌های اعتراضی و بدون عمل‌کردهای انقلابی، به سازمان و حزب در خود تبدیل می‌گردد.

در بستر چنین واقعیات تلخی‌ست که این ایده طرح می‌گردد، تعرض نکردن و نظاره‌گر سرکوب جنبش‌های اعتراضی بودن و حداکثر تبلیغ و افشاء‌گری و حمایت لفظی از مبارزات کارگران و زحمت‌کشان در خارج از کشور نمی‌تواند نقش راه‌کشائی ایفاء نماید؛ اینجاست که تفاوت سازمان و حزب مادر، سازمان و حزبی که در داخل تمرکز یافته، با سازمان و حزبی که در خارج از کشور سکنی گزیده است، آشکار می‌گردد؛ اینجاست که می‌باید بر رابطه شکل و محتوا دقت نمود و از توضیح موقعیت و حقایق خودی ابائی نداشت و با صراحت کمونیستی و به دور از تعصبات کور، فرم‌های منطبق با واقعیات را انتخاب نمود. در حقیقت این سنگ بنای هر نقد جدی‌ست و بر این عقیده‌ام که دهه‌هاست اغراق و مبالغه‌گویی به جزء ذاتی سازمان‌ها و احزاب خارج از کشوری تبدیل گشته است. باید آگاه بود که بدون تکاندن لباس غبار گرفته و بدون توضیح واقعی قد و قواره‌ها نمی‌توان کارها را در همین خارج از کشور به پیش بُرد.

اما "امید به‌رنگ" نظر دیگری دارد و تأکیدش بر آن است که "دیدگاه شباهنگ راد مانع از آن شده که چشم‌هایش بر واقعیات و مسائل اساسی طرح شده در بیانیه حزب ما کشوده شود. او می‌خواهد بر پایه جدول محاسباتی، منافع فردی یا گروهی، عمل یا بی‌عملی، داخل و خارج از کشوری به حقیقت دست یابد. این متد نه تنها سترون، بلکه سدی در راه کشف حقیقت است".

سؤال مشخص است و نمی‌خواهم با "جدول محاسباتی" به رد و یا تأیید یک ایده بنشینم و یا به رد و کشف حقایق دست یابم. به غیر از این است که برای شناخت هر پدیده‌ای باید به درون آن نفوذ نمود؟ به غیر از این است که برای شناخت اوضاع جامعه و رد سیاست‌ها و تاکتیک‌های ناکارآمد و تعیین سیاست‌ها و تاکتیک‌های جدید، می‌باید همراه با جنبش‌های اعتراضی بود و در عرصه عملی و از درون، راه‌های نوین را جست؟ آیا به غیر از این است که با انتخاب چنین روش‌هایی‌ست که می‌توان به شناخت حقیقی و تازمتر دست یافت و به رد ایده‌ها و داده‌های کهنه و نافر جام پرداخت؟

خلاصه کلام این که اساس بحث در این حوزه در آن است که حکا (م. ل. م) به مانند دیگر سازمان ها و احزاب خارج از کشوری از توضیح جایگاه واقعی خود باز مانده است و ظاهراً و آن گونه که از قرائن پیداست، قصد باز تعریف موقعیت و جایگاه خودی را هم ندارد و نمی خواهد، ظاهر خود را با باطن یکی کند. بی دلیل هم نیست که "امید بهرنگ" می گوید کاری به این نداشته باشید که در کدام محیط تمرکز یافته ایم؛ چرا که حوزه انتخابی ربط مستقیمی به نقد و کشف حقیقت ندارد. در حالی که بر این نظرم، توجه اساسی نقد، به جامعه است و بدون چنین نگاهی نمی توان تاثیرات عملی آنرا بر روی جنبش های آگاهانه کمونیستی مشاهده نمود؛ بر این نظرم که نتیجه نقد دیالکتیکی را می توان در زندگی پراتیکی دید در حالی که نقد متافیزیکی فاقد چنین بازدهی و محتوایی است.

۲۷ سپتامبر ۲۰۱۰

۵ مهر ۱۳۸۹